



پرسش از غایت بشر در فلسفه و عرفان اسلامی به زندگی معنا می‌بخشد

یک استاد عرفان گفت: حکمایی نظیر ملاصدرا بیشتر معطوف به «جهت» سؤالی را مطرح می‌کردند؛ همچنین می‌پرسیدند مبادی زندگی و غایات آن چیست؟ ناگفته پیداست که همین سؤالات به زندگی معنا می‌بخشد.

یک استاد عرفان گفت: حکمایی نظیر ملاصدرا بیشتر معطوف به «جهت» سؤالی را مطرح می‌کردند؛ همچنین می‌پرسیدند مبادی زندگی و غایات آن چیست؟ ناگفته پیداست که همین سؤالات به زندگی معنا می‌بخشد.

به گزارش خبرگزاری مهر، پرویز عباسی داکانی، استادیار دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکز با حضور در برنامه سوفیای رادیو گفتگو در باب معناي زندگی در حکمت متعالیه که با اجرای محمدجواد ادبی برگزار شد، اظهار کرد: در فلسفه سنتی چنین بحثی را نمی‌یابیم و برخی فلاسفه معتقدند پرسش در باب معناي زندگی زاییده زندگی مدرن است؛ چرا که وقتی در خصوص موضوعی طرح سوال می‌کنیم، یقیناً مشکلی توجه ما را جلب کرده است.

وی با اشاره به عقیده ژان پل سارتر &ndash؛ پدر فلسفه اگزیستانسیال- که می‌گوید آدم یا زندگی می‌کند یا می‌نویسد، اظهار کرد: وقتی زندگی در روال عادی خود جاری است، انسان با پرسش روبرو نمی‌شود و جایی که مشکلی هست، پرسشگری را به دنبال دارد.

عباسی داکانی همچنین به پرسشی در باب معنی و مفهوم "معنا" اشاره کرد و افزود: اگر زندگی افراد به صورت عادی پیش رود، دچار پرسش‌گری نمی‌شوند.

وی ادامه داد: حکمایی نظیر ملاصدرا یا ابن عربی بیشتر معطوف به «جهت»، سوالی را مطرح می‌کردند؛ همچنین می‌پرسیدند مبادی زندگی و غایات آن چیست؟ ناگفته پیداست که همین سؤالات به زندگی معنا می‌بخشد.

عباسی داکانی در همین راستا به پرسش‌هایی در باب مبدأ و نهایت زندگی پرداخت و با طرح پرسشی گفت: اینکه می‌گویند از کجا آمده‌ام؛ آمدنم بهر چه بود، آیا مصداقی از تاجاهل العارف است و یا اینکه فرد دانسته دست به پرسشگری می‌زند؟

این پژوهشگر حوزه فلسفه افزود: ابن عربی، انسان را بر سه نوع می‌داند و یقیناً سه معنا را برای زندگی او در ذهن پدید می‌آورد.

عباسی داکانی ادامه داد: انسان الحيوان، انسان الانسان و انسان الرحمان هر سه رویکردهای متفاوتی به زندگی دارند و همچنین باید توجه کرد که هر یک از آدمیان معنایی خاص برای زندگی خود در ذهن دارا هستند.

وی با اشاره به اینکه مولانا پرسش درباره زندگی را به عنوان بنیادی‌ترین سوال مطرح می‌کند، گفت: پرسش از زندگی به پرسش از خود انسان باز می‌گردد و پرسش از انسان به نحوه ی بودن او در جهان مربوط است.

عباسی داکانی با اشاره به اینکه ملاصدرا و ابن عربی و سایر بزرگان چنین نگاهی دارند، اظهار کرد: اگر معتقد باشیم که جهان پیرامون ما، نسبتی با یک کل بزرگ‌تر دارد، آن هنگام می‌توان انتظار معنا داشتن را از زندگی داشت.

وی به غزلی از بیدل دهلوی استناد کرد که ردیف برگزیده ی "زندگی" را در دل خود جای داده که در یکی از ابیات می‌گوید " لب به بیان نمی‌رسد / دل به زبان نمی‌رسد / کس به نشان نمی‌رسد / تیر خطاست زندگی" بیان کرد که این قطعه ادبی، نامفهوم بودن معناي زندگی را در این جهان و دست یافتن به مفهوم آن را در جهانی کلی‌تر و تکامل یافته‌تر متذکر می‌شود.

معنای زندگی مسئله مبتلا به انسان معاصر است

همچنین در این برنامه رادیویی عبدالله صلواتی، دانشیار و معاون فرهنگی و اجتماعی دانشگاه شهید رجایی در ارتباط زنده تلفنی با اشاره به این نکته که مسائل فلسفی در طول زمان شکل گرفته اند، گفت: هیچ اراده مستقیمی پرسش

های فلسفی را شکل نداده؛ بلکه زمین و زمانه پرسش های مختلف را برای ما به ارمغان می آورد.

وی افزود: در خصوص معنای زندگی و ارزش زیستن خلأ و پوچی به بشر روی آورده که همه مسائل را پوچ می انگارد و متأسفانه این گزاره به یقینی مطلق تبدیل می گردد.

صلواتی با اشاره به یقین بشر امروز از رسیدن به پوچی مطلق یادآوری کرد: سیر تفکر غربی دچار رخدادهای نزولی شده و منتج به از دست دادن معنای زندگی برای بشر امروز شده است.

معاون فرهنگی و اجتماعی دانشگاه شهید رجایی گفت: تکنیکی کردن تفکر بعد از دوران دکارت رایج شد که معتقد بود علم چیزی جز یک خط کش برای اندازه گیری نیست.

صلواتی دنیوی کردن عالم و طبیعی نمودن آدمی و زدودن غایت اندیشی و اسطوره زدایی را به عنوان دیگر شقوق پوچ انگاری در زندگی دانست و افزود: این ها هیولای نفی هستند که تمام نظام های ارزشی سالم را بلعیده و بشر را به طور جدی به پرسشگری در باب معنای زندگی وا می دارد.

این پژوهشگر فلسفه اضافه کرد: عده ای معتقدند معنای زندگی مسئله مبتلا به انسان معاصر است و بی ارتباط با بزرگانی چون ملاصدرا می باشد؛ درحالیکه چنین تفکری ناشی از تعصبات بیجاست.

صلواتی خاطرنشان کرد: برای دستیابی به معنای زندگی باید نسبت خود را با انسان و زندگی مشخص کنیم و بدانیم آیا با یک انسان که دارنده ی وحدت است طرفیم یا اینکه با گروهی از انسان ها روبرو هستیم.

انسان مدرن، سقف آسمان را به پایین کشیده است

محسن جاهد مدرس فلسفه دانشگاه زنجان نیز در ارتباط تلفنی، انسان را به جهت انسان بودن در این دنیا دچار تنهایی و احساس رعب و وحشت دانست و گفت: این تنهایی از مسائل وجودی نشأت می گیرد؛ حتی اگر افرادی کثیر پیرامون او باشند اما آدمی باز هم تنهاست.

وی این نظریه را تنهایی انفسی یا اگزیستنس خواند و گفت: این تنهایی شقوق مدرن و سنتی نداشته و به بیانی دیگر آدمی از زمانی که پا به عرصه خاکی گذاشت، با این دشواری روبرو بود.

جاهد چنین نقطه ضعفی را موجب پدیدار گشتن بحران میانسانی دانست و افزود: ارسطو در رساله خطابه خود به "نگاه به آینده از منظر جوانان" سخن می گوید که وقتی پا به سن پیری می گذارد، نگاه آن ها معطوف به گذشته خواهد شد.

این تحلیلگر حوزه فلسفه با بیان اینکه انسان در سنین میانی عمر خود بسیاری اهداف زندگی را از دست رفته می بیند و لذا فرصتی پیش رو ندارد و دچار بحران هایی بزرگ خواهد شد، ادامه داد: حیوانات با چنین مقوله ای روبرو نیستند و هرچه انسان در ساحه انسانی خود گام بردارد، این تنهایی و رعب در جهان را آشکارا احساس می کند.

وی به نگاه فلسفه نسبت به تنهایی انسان اشاره کرد و گفت: انسان ها تنها به دنیا آمده، تنها زندگی کرده و تنها می میرند؛ حال آنکه در جمع باشد که رعب و ترس بزرگی را بر جان آدمی می ریزد ولی نکته مهم اینجاست که انسان سنتی، سهل تر به پاسخ معنای زندگی دست می یابد.

جاهد در توضیح این مطلب گفت: در دنیای مدرن جدا از تنهایی اگزیستنس رخدادی دیگر را شاهد هستیم چراکه خدا را با گرایشات مکانیکی در دنیای مدرن، کنار گذاشته ایم و در نتیجه افرادی نظیر نیچه می گفتند خدا مرده است.

به گفته این استاد فلسفه در اواخر قرن نوزدهم با پدیده ای از منظر روانشناختی روبرو بودیم که ادعا داشت دیگر کاری نمانده که خداوند به انجام برساند و تنهایی آدمی در دوره مدرن تشدید شد.

جاهد ادامه داد: غیبت خداوند از منظر آدمی، موجب افزایش حس وحشت و رعب در دنیاست و به همین دلیل نیچه می گوید: برهوت فرا رسیده است و وای بر آن کس که برهوت را انکار کند.

وی اضافه کرد: انسان مدرن، سقف آسمان را به پایین کشیده است و به همین جهت قرآن می فرماید هر کس از ذکر من دوری کند، زندگی بر او تنگ خواهد شد.

جاهد این سطح از تنهایی را جدا از تنهایی اگزیستنس خواند و تصریح کرد: اگر حادثه مدرنیسم هم اتفاق نمی افتاد، باز هم باید پاسخی برای معنای زندگی کشف می شد ولی مدرنیسم، این قضیه را تشدید کرده و به غیبت مفهوم خداوند انجامیده است.

وی با بیان اینکه مدرنیسم مفاهیمی نظیر علم و توانایی ذاتی بشر را جایگزین ترس ناشی از غیبت خداوند کرده است، گفت: با فرو ریختن یقین مدرنیسم در قرن بیستم، عملاً هیچ چیز در چنگ بشر غربی نماند. این انسان که زمانی مرکز ثقل بود، دیگر قادر به پر کردن هیچ گونه خلأ و تنهایی نیست و لذا در دوره معاصر، مقوله معنای زندگی برای بشر بحرانی تر شده است.